

بررسی محتوای کنایه‌های غزلیات منزوی

معصومه صالحی طریق^۱، دکتر احمد ذاکری^۲



تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۲/۲۷

چکیده

کنایه یکی از مهمترین و تأثیر گذارترین عناصرهای زیبایی سخن است که اکثر شاعران به آن توجه داشته و به تناسب سخن خود از آن بهره‌ی کافی برده‌اند. یکی از این شاعران حسین منزوی است او که خود، به خوبی زبان را می‌شناسد و با زبان نرم و لطیف شعرش دل و جان مخاطبیش را تسخیر می‌کند، برای ارتباط بیشتر با خواننده، کنایه را نیز به طرز ماهرانه، به خدمت کلام می‌گیرد. در بررسی غزلیات منزوی، به این نکته پی می‌بریم که او سنت‌های بومی و کهن و آداب و رسوم و باورهای عامه را خوب می‌شناسد و با استفاده از آنها و آمیختن این باورهای دیرینه‌ی کهن سرزمین مان، با زبان امروزی توانسته کنایه‌های بسیار زیبایی خلق کند که نه تنها به پیچیدگی کلامش منجر نشده؛ بلکه زبان گیرا و دلنشیں او را مردم پسندتر ساخته است. جان مایه‌ی کنایه‌های منزوی، مسائل سیاسی و اجتماعی و عاطفی و در مواردی مربوط به زندگی روزمره است که برخی از فرهنگ گذشته وام گرفته شده و برخی دیگر مربوط به فرهنگ معاصر است. این مقاله می‌کوشد تا زاویه‌ی از زوایای کنایات منزوی را که با اندام‌های بدن پیوند دارد و اکاواز نماید.

کلید واژه: کنایه، منزوی، اعضاي بدن انسان، شعر معاصر.

۱- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران.
masomehsalehi705@gmail.com

۲- دانشیار، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران. (نویسنده مسئول)
ahmad.zakeri94@gmail.com

در آمد

حسین منزوی یکی از شاعران یکه تاز عرصه غزل نو می باشد که با زبانی نو و مردم پسند، نامش در زمرة ی غزل سرایان نامی به ثبت رسیده و ماندگار شده است او که با مردم زیست، با زبان آنان شعر گفت و زبان آنها را فهمید اکنون پس از گذشت سالها از زمان مرگش، اشعار او از دلکش ترین و دلنشین ترین هاست و راز ماندگاری آن خلوص و صمیمیتی است که در بیان و زبانش موج می زند. او به زبان فارسی آشنایی کامل داشت و آداب و رسوم و اصطلاحات عامیانه و بومی آن را می شناخت و به همین دلیل در تمامی غزل هایش به فراخور موضوع به آنها اشاره کرده است. و چیره دستی او در نحوه ی کاربرد کنایه ها در اشعارش گواه بر این مدعاست.

ضرورت تحقیق

غزلیات حسین منزوی سرشار از واژه ها و اصطلاحات و ضرب المثل ها و کنایات نابی است که به پشتونه ی فرهنگ و ادب غنی فارسی آنها را به کار گرفته است. با بررسی هر یک از این ها، می توان ظرفیت و قابلیت های شعر معاصر را بیشتر شناخت. به طوری که، با بررسی کنایه ها می توان به پیوستگی عمیق غزل نو با غزل سنتی پی برد زیرا در بسیاری از موارد شباهت های فراوانی در این زمینه مشاهده می شود. پس می توان به این باور رسید که غزل فارسی نه تنها به انتهای نرسیده است بلکه با شیوه ای نو و به سبکی که با زندگی امروزی مطابقت بیشتری دارد به سمت قله های

رشد و کمال خود در حرکت است.

پیشینه‌ی تحقیق

در باره‌ی حسین منزوی و اشعارش پژوهش‌هایی صورت گرفته است که در این جا به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- از ترانه و تندر: زندگی و نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی (مجموعه‌ی

مقالات). تهران ۱۳۹۰

۲- مقایسه‌ی موسیقی بیرونی و کناری غزل‌های هوشنگ ابهاج و حسین منزوی محسن عین‌آبادی. دانشگاه سیستان و بلوچستان. ۱۳۹۱.

۳- نوآوری‌های حسین منزوی در غزل، جواد طاهری و سمیه سلیمان. ادب و عرفان. تابستان ۹۱

۴- انواع تلمیح در غزل‌های حسین منزوی و سیمین بهبهانی، فاطمه مدرسی و رقیه کاظم زاده، زبان و ادبیات فارسی بهار ۸۹

در باره‌ی کنایه‌های شعر او به طور جامع و کامل هنوز کاری صورت نگرفته است.

شناخت:

یکی از ابزارهای تصویرگری که شاعر به مدد آن عواطف و احساسات خود را هنرمندانه بیان می‌کند کنایه است. کنایه یکی از لطیف‌ترین و دقیق‌ترین شیوه‌های بلاغت است. "کنایه رساتر و بلیغ‌تر از حقیقت است زیرا در کنایه ذهن انسان از

ملزوم به لازم منتقل می شود و این مثل ادعای همراه با شاهد است. کنایه یا به جهت احترام مخاطب و یا برای ایجاد ابهام در شنوندگان و یا برای شکست دشمن بدون به جا گذاشتن راه نفوذ و یا برای منزه دانستن گوش از آن چه آزرده می شوند و یا برای اغراض و لطایف بلاغی دیگری است.

چند تعریف از کنایه:

کنایه در لغت به معنی ترک تصریح و در اصطلاح علم بلاغت عبارت است از لفظی که معنای غیرحقیقی آن مورد نظر باشد، ولی به دلیل این که قرینه ای ندارد تا از اراده‌ی معنای حقیقی جلوگیری کند، جایز است معنای حقیقی آن نیز اراده شود؛ مانند «زید طویل النجاد» (بند شمشیر زید بلند است) منظور این است که زید شجاع و بلند قامت است. (هاشمی: ۱۳۷۸: ۲۰۸)

محمد خلیل رجایی در کتاب "معالم البلاغه" از کنایه دو تعریف ارائه می دهد . یکی از قول "خطیب دمشقی" صاحب کتاب "تلخیص المفتاح" که کنایه را "ذکر ملزم و اراده لازم یا ذکر لازم ملزم" تعریف کرده است و دیگری بنا بر مذهب سکاکی : "لفظی که اراده شود از آن لازم معنی اصلیش با جواز اراده معنی اصلی در حین اراده لازم " که البته قول اول مشهور و معروف تر است. کنایه در لغت به معنی ترک تصریح است ، به همین دلیل یکی از شیوه‌های بیان غیرمستقیم محسوب می شود. مثلاً بجای آنکه به صراحة بگوییم "فلانی قامت بلندی دارد" می گوئیم "فلانی طویل النجاد است" یعنی بند شمشیرش بلند است. در واقع از لفظ "طویل النجاد" ، بلندی قامت

که لازم معنی اصلی یعنی بلندی بند شمشیر است اراده شده است و در "کثیر الرماد" که در معنی اصلی یعنی کسی که خاکستر خانه اش زیاد است ولی از آن معنی کثرت ضیافت را که لازم کثرت رماد است اراده می کنند، یعنی جواز اراده ملزم که معنی اصلی باشد با اراده لازم. (رجایی: ۱۳۷۹: ۳۲۴)

در کتاب "الطراز" کنایه به این صورت تعریف شده است: "کنایه دوری از تصریح به چیزی است با آوردن مساوی آن چیز از نظر ملازمت، تا شنونده به ملزم که آن منتقل شود" (علوی: ۱۳۹۳: ۳۶۱)

و "عبدالقاهر جرجانی" در "دلایل الاعجاز" می نویسد: "وقتی کنایه‌ای در سخن اورده شود بدین معنی نیست که بر ذات آن چه افزوده شود بلکه مقصود این است که در اثبات و پایدار کردن آن چیز افزوده گردد یعنی آن مفهوم را رساطر و مؤکدتر و شدیدتر بیان نمائیم." (جرجانی: ۱۹۸۴: ۱۰۲)

مرحوم جلال الدین همایی "در کتاب "فنون بلاغت و صنایعات ادبی" کنایه را چنین تعریف کرده است: "کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح، سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعيد باشد و این دو معنی لازم و ملزم یکدیگر باشند. پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل شود". (همایی: ۱۳۸۵: ۱۶۷)

فرق کنایه با مجاز

کنایه و مجاز از جهاتی باهم تفاوت دارند در کنایه گاه می توان معنای اصلی را نیز

اراده کرد، ولی در مجاز چنین برداشتی جایز نیست و اراده‌ی معنا و مفهوم مجاز مغایرت دارد البته گاهی در کنایه هم به دلیل خاص بودن موضوع، نمی‌تواند علاوه بر معنای غیر حقیقی معنای اصلی را نیز اراده نمود؛ مثل این آیات شریف: «وَالسَّمَاوَاتُ

مطویات بیمینه» (زمر، ۶۷)

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ أَسْتَوْى» (طه، ۵) که کنایه از قدرت کامل و توان غلبه و تسلط است. (هاشمی، ۱۳۸۷: ۲۸۴)

در بیت زیر مجاز مرسل به کار رفته؛ به جای انسان واژه‌ی خاک را که عنصر سازنده یا و می باشد به کار برده است:

نشان هوشیاری بود در عصیان ابلیسی
زمانی که ملائیک خاک را تعظیم می‌کردند
(منزوی: غزل ۲۴)

فرق بین استعاره و کنایه

"ابن اثیر" کنایه را شاخه‌ای از استعاره می‌داند و در نظر او نسبت میان کنایه و استعاره نسبت خاص به عام است، یعنی هر کنایه ای استعاره است ولی هر استعاره ای کنایه نیست. تفاوت دیگری هم دارند بدینگونه که در استعاره لفظ صراحة دارد ولی در کنایه تصریح نیست و کنایه از ظاهر لفظ عدول کردن است. (ابن اثیر: ۱۳۵۹: ۵۹)

مراد از استعاره در اینجا استعاره‌ی مرکب است که ممکن است با کنایه اشتباه شود نه استعاره‌ی مفرد. فرق کنایه و استعاره‌ی مرکب در این است که استعاره‌ی مرکب مجاز است و لذا جمله، قرینه‌ی صارفه‌ای دارد که به خواننده می‌گوید کلام در معنای اصلی

خود به کار نرفته است. اما در کنایه، قرینه ای که دال بر معنای ثانوی باشد وجود

ندارد. (شمیسا: ۱۳۷۶: ۹۹)

شراب عشق تو این کوزه‌ی سفالی را

دلم شکسته شد این بار هم نجات نداد

(منزوی: غزل ۱۵۵)

دل شکسته شدن: کنایه‌از دل بسیار آزرده و غمگین (انوری: ۱۳۸۵: ۶۶۵) و کوزه‌ی سفالی استعاره از انسان است.

أنواع کنایه بر حسب لوازم و واسطه‌ها

کنایه به لحاظ واسطه‌ها و لوازم و روند کلام بر چهار قسم است: تعریض، تلویح، رمز و ایما. با بررسی کنایه‌های موجود در اشعار منزوی در می‌یابیم که بیشتر کنایات به کار رفته در غزل‌ها، از نوع ایما هستند و می‌دانیم "ایما کنایه ای است که به محض شنیده شدن، عقل سلیم آن را در می‌یابد. و سایط اندک و ربط بین معنی اول و دوم آشکار است اما در زبان امروز هم کاربرد دارد و به طور کلی، رایج‌ترین نوع کنایه است." (رجایی: ۱۳۷۹: ۲۳۳)

در مثال زیر پوشیدن به سر آستین را با ایما بیان می‌کند:

برای طبل زدن حاجت گلیم نبود

کس قدح به سر آستین نمی‌پوشد

(منزوی: غزل ۱۹۱)

در مصروع دوم "طبل زدن زیر گلیم" کنایه از پنهان کاری عوامانه است.

این بیت منزوی به پاک کردن اشک چشم با آستین، به طور غیر مستقیم، و هم به بیت حافظ که زاهد قدح در آستین پنهان می کند اشاره دارد؛ که می فرماید:

در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خون ریز است

(حافظ، غزل ۴۱)

أنواع كناية بر أساس ساختار

از آن جا که شاعر گاه به جای موصوف، صفتی از او می آورد، یا صفتی را جایگزین صفت دیگرش می کند و یا صفتی را به موصوفی نسبت می دهد کنایه به سه قسم تقسیم می شود: کنایه از موصوف، کنایه از صفت، کنایه از نسبت (اسنادی) کنایه از موصوف: وقتی به جای بیان نام چیزی یکی از صفت‌های آن را می آوریم این صفت را کنایه از آن موصوف قرار می دهند "منظور از صفت در اینجا، صفت دستوری نیست بلکه صفت معنوی یعنی اسم یا گروه اسمی که یکی از ویژگی‌های این اسم دیگری را بیان کند صفت آن به شمار می آید" (عقدایی: ۱۳۸۱، ۱۸۹) کنایه از موصوف با دو روش نشان داده می شود :

الف: ذکر یک صفت و اراده‌ی موصوفی معین: بعضی از صفت‌ها به یک موضوع معین اختصاص دارند بنا براین هرگاه این اوصاف ذکر شوند آن موصوف معین تداعی خواهند شد.

این مقابل‌ها که با آئینه چشمان کرده‌ام حاصلش تکرار من تابی نهایت بوده است

(همان، غزل ۳۷۶)

در این بیت شاعر به آینه‌های مقابله شیء را تکثیر می‌کند. آینه چشمان کنایه از روشن بیان عمیق نگر است و صفتی است که به جای اشخاص مشخصی (مشوقان) که شاعر در نظر داشته، قرار گرفته است.

وقتی که می‌کنند از تن پوستت را نیز گویا تورا زآن پوستین پوشان کسی نشناخت (همان: غزل ۱۴۵)

پوست کنند از تن کسی: کنایه از طعن زدن و عیبجویی کردن (ثروت: ۱۳۷۹: ۱۰۰) پوستین پوشان: کنایه از بدگویان و عیب جویان (ثروت: ۱۳۷۹: ۱۰۰) منظور از پوستین پوشان، اشخاص ریاکار و پر تزویری است که با داشتن عیوب فراوان در خود، از دیگران عیب جویی می‌کنند که از مصدر پوستین پوش به صفت عیب جویی و ریاکاری می‌رسیم.

ب: ذکر چند صفت و اراده‌ی موصوفی معین:

گاهی چند صفت باهم به یک موصوف اختصاص می‌یابند و بر آن دلالت دارند به طوری که بیان آن چند صفت، به یاد آورنده‌ی موصوفی مشخص باشد (عقدایی: ۱۳۸۱: ۱۹۰)

سلام! آینه‌ی آفتاب زاده‌ی من صبیح جبهه فروز جیین گشا منزوى: غزل (۴۴۳) دهی من

می‌بینیم که در این بیت شاعر به جای ذکر نام مشوق، از چند صفت استفاده کرده است.

کنایه از صفت: در اینجا شاعر صفتی را جایگزین صفت دیگری می‌کند.

ای خاکسار سر به ثریا زده رفیق !

(همان: غزل ۳۸۵)

در این بیت خاکسار کنایه از فروتن و مصraig دوم صفت کمیاب و با ارزش بودن را اراده کرده است.

کنایه از صفت هم دو گونه است: قریب و بعید

الف: کنایه قریب، همان طور که از نامش پیداست کنایه از صفتی است که در آن انتقال از صفتی به صفت دیگر بی واسطه باشد و این نوع کنایه گاه ساده است و واضح و گاهی برای دریافت آن، به اندکی تأمل نیاز دارد که به آن خفی یا پوشیده نیز گویند. (عقدایی: ۱۳۸۱: ۱۹۲)

بیشتر کنایه هایی که منزوی در شعر ش به کار برده از نوع قریب است و به راحتی

مفهوم آن در ک و دریافت می شود:

تنها دهان توست که دل را نمی زند
قندی که در مکرر خود نامکرر است
(همان: غزل ۴۱۳)

دل زدن: کنایه از سیر کردن چیزی چنان که میل بدان چیز نماند. بلکه از آن تنفر به هم رسد ببی رغبت شدن. (ثروت: ۱۳۷۹: ۲۲۳) با توجه به زبان امروزی و ملموس اشعار منزوی، کنایه های به کار رفته، بیشتر از نوع قریب است و به آسانی قابل در ک و فهم می باشد و در این بررسی کنایه ی بعیدی یافت نشد.

ج: کنایه از نسبت یا اسنادی

کنایه اسنادی یا کنایه در نسبت و فعل، گونه‌ای از کنایه است که در آن صفتی برای کسی یا چیزی اثبات یا از آن نفی می‌شود. کنایه اسنادی نوعی از کنایه از صفت است که در ساختار فعلی ظاهر می‌شود. (عقدایی: ۱۳۸۱: ۱۹۵)

تا هر دو جهان داشته باشد سر جنگم تو پشت به پشم بد و بی دغدغه بگذار

(منزوی: غزل ۷۰)

پشت به پشت دادن کنایه از یکدیگر را یاری دادن (انوری: ۱۳۸۵: ۲۲۰) و سر جنگ

داشتن: کنایه از دشمنی کردن

آه! بخشی که چندی در گمان داشتم من نبودم آن که چشم دل به راهش داشتی

(منزوی: غزل ۳۷۵)

چشم به راه داشتن: منتظر بودن (انوری: ۱۳۸۵: ۴۰۳)

لازم به ذکر است که از بین انواع کنایه‌هایی که بر شمرده شد، کنایه از نسبت یا اسنادی در اشعار منزوی بیشتر از انواع دیگر به چشم می‌خورد.

منزوی و کنایه:

حسین منزوی را باید شاعر عاشقانه‌ها نامید. شعر او که با خلوص و صمیمیتی کودکانه، نمایش بلورین وجود اوست عشق خمیر مایه‌ی اصلی آن می‌باشد چنان‌چه در یکی از غزل‌ها، خود را با نام مستعار عشق معرفی می‌کند:

نام من عشق است ، آیا می‌شناسیدم ؟ نام من عشق است ، آیا می‌شناسیدم ؟

(منزوی: غزل ۳۶۲)

گویا عشق برای این شاعر تجلی یک اتفاق تازه بود که هر بار در غزلی نو آن را می‌سرود . حسین منزوی هرگز در ورطه‌ی تقلید از شاعران سلف گرفتار نشد . او با نگاه ظریف و موشکافانه‌ی خود ، افق‌های جدید زندگی را کشف کرد و این کشف و شهود گرچه عارفانه نبود ولی با زبانی نو و گزینش ماهرانه‌ی واژه‌ها ، عشق زمینی را جلوه و جلایی دیگر بخشد .

او در روزگاری غزل گفت که گفتمانِ غالب بر شعر معاصر ، اندیشه‌ی مرگ غزل بود و شاملوی بزرگ رسمًا اعلام کرده بود که : غزل شعر زمان ما نیست ، این حکم اول ماست ، و حکم آخر نیز . (عظمی: ۱۳۸۶: ۶۱)

حسین منزوی با این اعتقاد که : تا روزی که حافظ چنین سزاوارانه بر قله‌ی بلند شعر فارسی نشسته است ، غزل نیز به زندگی سزاوارانه‌ی خود ادامه می‌دهد . غزل را پاس داشت و چنان حیاتی در کالبدِ کم رمق آن دمید که بی تردید روزگار درازی آن را وامدار خود ساخت . (همان: ۱۴۹)

محتوای کنایه‌های غزلیات منزوی با هر موضوعی که باشد مستقیم و غیر مستقیم با کلام عاشقانه‌ی او گره خورده و شاعر با هنرمندی و به طور آگاهانه برای بیان سخنان عاشقانه‌ی خود ، آن را به کار گرفته است . منزوی برای بیان مفاهیم ذهنی خود ، گاهی در کل یک غزل از کنایه‌بهره‌برده است و این نوع کاربرد در اشعارش فراوان دیده می‌شود و این که در بسیاری

از موارد در کنار کنایه، آرایه‌های دیگر را نیز به زیبایی به کار گرفته است. در این جابرای

نمونه، یکی از این غزل‌ها، ذکر می‌شود:

شکسته شدن پشت: کنایه از از پا در آمدن (انوری: ۱۳۸۳: ۲۲۳)

پشت نشانه‌ی تکیه‌گاه و قدرت انسان است وقتی آسیب می‌بیند ضعیف و ناتوان

می‌شود:

سنگینی فراق تو پشت توان شکست

ما را ز رفتن تو دل مهربان شکست

نماز به سوی کسی بردن کنایه از پرسیدن و قبله بودن کسی و قدر چیزی شکستن

نشانه‌ی بی ارزش شدن آن است:

تنها نه من نماز به سوی تو می کنم قدر هزار قبله از این آستان شکست.

نماز بر کسی یا چیزی گذاشتن کنایه از آن را ترک کردن و چشم پوشی کردن است

(انوری: ۱۳۸۵: ۱۶۳۳) اما در اینجا می‌بینیم که در معنای قبله بودن و به سوی کسی

رو کردن است.

دم در کشیدن کنایه از سکوت کردن: کنایه از سکوت اختیار کردن و خاموش

ماندن (انوری: ۱۳۸۳: ۷۱۰)

دم در کشید و صدپل رنگین کمان شکست

باران گریه بود که رفتی و آفتاب

در این بیت، شاعر، کنایه را با تصویری هترمندانه ایاز سکوت و گریستن و

شکسته شدن نور و تصاویر در چشم پر از اشک به کار برده است.

بغض در گلو شکستن کنایه از گریستن :

صد بغض کهنه در گلوی ناودان شکست همدردی مرا و هم آوازی مرا

در این بیت شاعر آرایه های حسن تعلیل و استعاره و کنایه را در کنار هم آورده است.

قوام چیزی شکستن کنایه از سست و ناپایدار شدن :

تقویم ما قوام قدیم زمان شکست عشق من و تو بر اثر ماه و سال نیست

(منزوی : ۸۷، غزل ۳۹)

در این بیت کنایه را با واج آرایی ترکیب کرده است.

چنانچه می بینیم در این غزل ،کنایه ،آرایه ی غالب آن است و شاعر به راحتی و بدون آن که زبان و بیانش گنگ و نامفهوم شود از آن بهره برده است و از این نمونه ها، در آثار این شاعر فراوان یافت می شود.

مهم ترین دلیل کاربرد کنایه در اشعار حسین منزوی ،استفاده از شیوه ای مطلوب برای بیان هنری اندیشه ها ،عواطف و احساسات شاعرانه اش بوده است. وی به این وسیله ذهن خواننده اش را به تکاپو وا می دارد طوری که این تلاش ،برای دست یافتن به حقیقت ،احساس لذت در مخاطب پدید می آورد و ارتباط شاعر را با خواننده عمیق تر می کند. در بررسی اشعار حسین منزوی می بینیم که کنایه آرایه ی غالب در تمامی غزل هاست به طوری که شاعر به لحاظ موضوع و فضا ،از این عنصر زیبایی

کلام، به صورت گسترده‌ای در شعرش بهره گرفته است. حتی در برخی از موارد با توجه به فضای متنوع شعر، از خود خلاقیت‌ها و نوآوری‌هایی بروز داده است. برخی کنایات وی مخصوص فرهنگ شعر معاصر است و برخی دیگر کنایه‌های موجود در فرهنگ گذشته‌ی ماست و گاهی زیبایی این کنایات به دلیل استفاده از عناصر فرهنگ عامه و بومی است. برای نمونه:

سرسری گرفتن: کنایه از بدون دقت و تأمل لازم و یا از روی بی توجهی و سهل

انگاری (انوری: ۱۳۸۳: ۹۳۵)

او^۱ دلم فراق تو را سرسری گرفت
و آن زخم کوچک دلم آخر جذام شد
(منزوی: ۸۷، ۳۱)

و یا مانند:

آتش گرفتن: کنایه از سوزش یافتن عضوی از بدن از شدت درد و یا به شدت

پرماں جامع علوم انسانی
ژوپینگ کالج علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ناراحت شدن و یا به هیجان آمدن (انوری: ۱۳۸۳: ۱۶)

آتش گرفتم از تو و در صبحدم زدم
(همان: ۳۱۹)

شاعر در این بیت علاوه بر کنایه، ایهام نیز بهره برده است. فعل "گرفتم" دو معنی

دارد: ۱- از تو سوختم ۲- آتش را از تو گرفتم

چند نکته درباره کنایه های شعر منزوی:

۱- کنایه ها را می توان به دو بخش سنتی و رایج در زبان فارسی و کنایه های امروزی

و عامیانه تقسیم کرد.

۲- منزوی گاهی کنایه ها را در ظاهر تغییر داده ولی در همان معنای قدیمی به کار

برده است.

۳- بعضی از کنایه ها ،اصطلاحات عامیانه و رایج در زبان عامه است که در هیچ

یک از کتب فرهنگ کنایات به آنها اشاره نشده است پس به ناچار ،به معادل های

هایی که در همان معنی یا مفهوم نزدیک به آن به کار رفته ، رجوع شده است. یعنی

می توان بعضی از کنایه های او را ، با کنایه های معادل خود معنی کرد.

۴- برای بعضی از کنایه ها ،نمی توان هیچ معادلی یافت به همین دلیل ،با توجه

به زبان امروزی و مفهوم کلی بیت ،تفسیر شده است.

۵- منزوی در بعضی از ابیات ،چند کنایه را در کنار هم آورده و نیز آرایه های مختلفی

چون استعاره ،تشییه، واج آرایی، تلمیح و... را با هنرمندی تمام، به همراه کنایه، به کار

گرفته است.

در این مقاله با بررسی کل غزل های منزوی، به ساختار کنایه هایی که با اندام های

انسان پیوستگی دارد پرداخته و برای هر مورد به ذکر یک یا دو نمونه ،بستنده شده است.

کنایه هایی مرتبط با اندام های انسان:

کنایه های موجود در شعر منزوی با استفاده از عناصر زنده یا بی جان طبیعت، عناصر

بدن انسان، آداب و رسوم موجود در جامعه‌ی امروز یا گذشته، عناصر وهمی یا خیالی و مسائل پراکنده‌ی دیگری است که به جهت تنگنای مجال تنها به عناصر بدن انسان در اشعار این شاعر بر جسته‌ی فارسی می‌پردازم.

۱- کنایه‌های رایج در زبان فارسی

۱-۱- دل: دل به عنوان یکی از اجزای مهم و تاثیر گذار بدن انسان همواره مورد توجه شاعران بوده است. هرجا که سخن از عشق می‌رود حضور دل هم قطعی می‌شود در اشعار شاعران بزرگ ما نمونه‌های فراوانی به چشم می‌خورد که دل را با مفاهیم کنایی به کار برده اند.

مشکل است این که کسی را به کسی دل برود مهرش آسان به درون آید و مشکل برود
(سیف فرغانی: غزل ۴۳)

کسی را به کسی دل برود: کنایه از دل باختن به کسی یا عاشق شدن (انوری: ۱۳۸۵: ۶۸۱)

مولوی هم در غزلی که با واژه‌ی "دل" ردیف ساخته چنین می‌گوید:

از دل تو در دل من نکته هاست
وہ چهره است از دل تو با دلم
(مولوی: ۱۷۷۱)

در مصراج دوم به مفهوم کنایی، دل به دل راه داشتن اشاره می‌کند. و حافظ هم چنین می‌فرماید:

هر که خواهد که چو حافظ نشود سر گردان
دل به خوبان ندهد وز پی ایشان نرود
(حافظ: ۲۲۳)

و نمونه‌ای از سعدی :

من چرا دل به تو دادم که دلم می شکنی
يا چه کردم که نگه باز به من می نکنی
(سعدی: ۶۰۷)

منزوی نیز همچون استادان سلف خود، با به کار بردن "دل" در معانی مختلف کنایی، تعابیر زیبایی خلق کرده است. چون موضوع اصلی غزل، عشق است و عشق دو طرف عاشق و معشوق را لازم دارد و در این رد و بدل شدن احساس، بیشتر عاشق به وصف معشوق می پردازد کنایه‌های منزوی نیز، به تناسب حال و مقام عاشقانه‌ی او، به کار رفته است.

دل بردن کنایه از: او را عاشق کردن (انوری: ۱۳۸۵: ۶۵۷)
ای یار دور دست که دل می بربی هنوز
چون آتش نهفته به خاکستری هنوز
(منزوی: غزل ۹۰)

شکسته بودن دل: کنایه از غمگین و نا امید بودن (انوری: ۱۳۸۵: ۶۶۵)
دل برداشتن از کسی: کنایه از به آن بی علاقه شدن یا آن را ترک کردن و یا نا امید شدن (انوری: ۱۳۸۵: ۶۵۷)

الا که از همگنانت عزیز تر دارم
شکسته باد دلم گر دل از تو بردارم
(همان: غزل ۱۹۲)

دل به دریا زدن: کنایه از بدون توجه به چیزی یا خطر کاری به آن اقدام کردن

(انوری: ۱۳۸۵: ۶۶)

دریای شور انگیز چشمانت چه زیباست
آنجا که باید دل به دریا زد همین جاست
(همان: غزل ۲۴)

داع بر دل نهادن: کنایه از اندوه‌گین یا عزادار کردن کسی (انوری: ۱۳۸۵: ۵۵۵)

این که آن طرفه شقايق دل من کز سوزش
داع بر دل بنهد لاله‌ی نعمانی را
(همان: غزل ۲۵)

چراغ دل برافروختن: کنایه از رسیدن به بخت و دولت و امیدوارشدن (ثروت: ۱۴۴: ۱۳۷۵)

چراغ‌های کهن دلم را دوباره برافروخت
که بعد از آن همه فترت کس به خانه می‌آمد
(همان، غزل ۲۰)

۱-۲- سر:

سر نیز یکی از پرکاربرد ترین مفاهیم به کار رفته در غزلیات منزوی می‌باشد. منزوی به تقابل دل و سر توجه داشته است که یکی جای عشق و دیگری جای تفکر می‌باشد ولی گاهی او، سر را به عنوان جای تفکر به کار نبرده بلکه محلی برای پرواندن عشق و علاقه و هوس‌های عاشقانه‌ی دل به کار برده است. به عنوان مثال:

سر به دیوار زدن: کنایه از ابراز دلدادگی و ارادت و زبونی کردن و بی‌تابی کردن
(لغت‌نامه‌ی دهخدا)

چه کنم دل چو هوای تو کند شب همه شب
سر اگر بی تو به دیوار غریبی نزنم
(همان: غزل ۲۷)

ای دل من سر مزن به سینه این سان ناشکیبا لحظه‌ای دیوانه جان آرام بنشین، خواهد آمد
(همان: غزل ۳۴)

سر به هوابودن: کنایه از آن که کارهایش از روی اندیشه و تأمل نیست (انوری: ۹۲۵: ۱۳۸۵)

و هوای کسی را به سر داشتن کنایه از علاقه داشتن به او: (انوری: ۹۲۵: ۱۳۸۵)

اسیر سر به هوایی شوم هم از تو بتر
اگر هوای یکی چون تو را به سر دارم
(همان: غزل ۱۹۲)

سر در پای کسی گذاشت: کنایه از به دنبال او راه افتادن (انوری: ۹۱۳: ۱۳۸۵)

سر در پی ات چگونه گذارم
که باز هم تو را به کف آرم
(همان: غزل ۱۸۶)

خم نشدن سر (معشوق در برابر عاشق): کنایه در برابر کسی تعظیم و کرنش کردن
(انوری: ۹۷۳: ۱۳۸۵)

در لحظه‌ی پسین هم هرگز نشد سرت خم
کز دیر باز ای دوست این بود عادت تو
(همان: غزل ۷۱)

سر به گریبان بودن: کنایه از فکر کردن (ثروت: ۲۹۳: ۱۳۷۵)
دور از چاک گریبان تو آموخت به من
گل من غنچه صفت سر به گریبانی را
(همان: غزل ۲۹)

ذهن:

۱-۳- گران بار بودن ذهن: کنایه از سنگین و سخت بودن. ناراحت و اندوه‌گین و

دلتنگ بودن (انوری: ۱۳۲۱: ۱۳۸۵)

در خیابانی که از بوی تو سرشار است
می‌روم و ز یاد تو ذهنم گرانبار است

(همان: غزل ۱۲۳)

خاقانی این کنایه را چنین به کار برده است:

به سعد و نحس کاین آید آن دگر برود
گذشت مدتی و خاطرم گرانبار است

(قطعات خاقانی: ۴۳)

۱-۴- جبین:

بر جبین نشان زدن : علامتی از آهن تفته بر حیوان یا آدمی زند از جهت تمیز و

تشخیص دادن او (دهخدا)

نشان به نام خود ابلیس زد جبین مرا
ز کبریای خود آکند آستین مرا

(همان: غزل ۳۴۰)

این بیت نیز به خلقت انسان و دشمنی آشکار شیطان با او اشاره می‌کند. در اینجا شاعر
کنایه را با تلمیح در آمیخته است .

۱-۵- پیشانی:

پیشانی بر خاک ساییدن : معادل جبهه سایی یعنی در برابر شخص بزرگی پیشانی

بر خاک نهادن به نشانه‌ی تواضع و فروتنی (انوری: ۱۳۸۵: ۳۵۱)

پیشانی خود به خاک می‌سایم

وقتی به نماز شکر در پیشت

(همان: غزل ۱۵۱)

پیشانی محل سجده و بر خاک نهادن آن ، نشانه‌ی اوج تواضع و فروتنی در برابر پروردگار یکتا است. این بیت نشانگر توجه منزوی به اعتقادات مذهبی و عبادی است.

۱-۶-فرق:

تیشه به فرق خود زدن : معادل "تیشه به ریشه‌ی خود یا کسی زدن "در مفهوم از

بین بردن او (انوری: ۱۳۸۵: ۳۲۰)

امید زیستن شو و برای کوهکن بمان

برای آن که تیشه را به فرق خود نشکند

(همان: غزل ۲۱۰)

۷-۱- گیسو:

گرو بردن از گیسوی پریشان: کنایه از پیشی جستن و سبقت گرفتن

(انوری: ۱۳۴۶: ۱۳۸۵)

تونیستی و جان از غمتم پریشانم

(همان: غزل ۲۸)

۸-۱- چشم

چشم در راه بودن: کنایه از متظر و مشتاق آمدن کسی بودن (انوری: ۱۳۸۵: ۷۶۲)

که چشم در رهم ای گل به بُوی درمانت

شمیم پیره‌نی با نسیم صبح فرست

(همان: غزل ۳۸)

خورشید در چشم زندانی بودن از تعبیرات کنایی امروزی است که منزوی در برتر

دانستن روشنی چشم شخصی از خورشید به کار برده است :

مرادریاب‌ای خورشید در چشم تو زندانی شود تا ظلمتم از بازی چشمت چراغان

(همان: غزل ۱)

ستاره چیدن چشم کنایه از روشن شدن :

صد دسته گل از برای عشقت از باغ ستاره چیده چشم

(همان: غزل ۳۵)

۹-۱- دیده:

از دیده سفر کردن: کنایه از دور شدن از چشم و دیده نشدن (لغت نامه‌ی دهخدا)

هر بار اگر می‌شد این بار نخواهد شد از دیده سفر کردن آغاز ز دل رفتن

(همان: غزل ۳۳۱)

سعدی در این باره می‌فرماید:

دیگران چون بروند از نظر از دل بروند تو چنان در دل من رفته که جان در بدنه

(سعدي: غزل ۶۰۷)

۱۰-۱- قامت

خم شدن قامت: کنایه از طاقت از دست دادن (انوری: ۱۳۸۵: ۱۲۷۸)

بختک زلزله هر چند که آواری بود

خم نشد قامت رعنای شما بر اثرش

(منزوی: غزل ۷۶)

۱۱-۱ ابرو:

به گوشه ابرو اشاره کردن : معادل به گوشه‌ی چشم اشاره کردن کنایه از اندک التفات و توجه کردن (لغت نامه دهخدا)

زند به راه تو طاق از کمان رنگینش
فلک به گوشه‌ی ابرو اگر اشاره کنی
(همان: غزل ۷۲)

منزوی به گوشه‌ی ابرو اشاره کردن را به جای گوشه‌ی چشم به کار برده است.
حافظ می فرماید:

دعای گوشه نشینان بلا بگرداند
چرابه گوشه‌ی چشمی به ما نمی نگری
(حافظ: غزل ۴۵۲)

۱۲-۱ دست

بادرست بسته گشودن: کنایه از کار عجیب و غریب کردن (ثروت: ۱۳۷۵: ۲۱۲)

دلا تورا به کسی می دهم که می شاید
که عقده های تو با دست بسته بگشاید
(همان: غزل ۲۸)

دست نکشیدن از دامان: کنایه از کسی را رها نکردن (انوری: ۱۳۸۵: ۵۹۴)

با تو عهدی است دلم را که در این هنگامه
نکشد دست زدامان تو تا جان دارد
(همان: غزل ۳۸۳)

حافظ نیز بیتی با این مضمون دارد :

تادامن کفن نکشم زیر پای خاک
باور مکن که دست زدامن بدارمت
(غزل ۹۱)

دست پر از گل بودن کنایه از: حجم و وزن زیاد (انوری: ۱۳۸۵: ۶۳۵)

دستش از گل، چشمش از خورشید سنگین خواهد آمد

بسته بار گیسوان از نافه‌ی چین خواهد آمد

(همان: غزل ۳۴)

۱۳- بازو:

بازو به بازو رفتن: معادل کنایه‌ی دوشادوش در مفهوم در کنار هم و همراه باهم

(انوری: ۱۳۸۵: ۴۰۱)

ونیز معادل شانه به شانه رفتن: در مفهوم برابر در یک ردیف حرکت کردن با کسی.

همدوش کسی رفتن . (لغت نامه‌ی دهخدا)

باچتری از عشق در زیر باران روانیم
بازو به بازوی هم در خیابان روانیم

(همان: غزل ۴۱)

۱۴- دوش:

خانه به دوشی کنایه از در جای ثابت و معینی اقامت نداشتن (انوری: ۱۳۸۵: ۴۸۴)

نهیم باش که خوش بادخانه بر دوشی
به خاک ریشه مکن چون درخت - حتی - سرو

(همان: غزل ۲۰۴)

۱۵- شانه:

شانه تپی کردن: کنایه از اعراض کردن، از زیر بار بیرون رفتن (لغت نامه دهخدا)

از انجام آن خود داری کردن (انوری: ۱۳۸۵: ۹۹۴)

وقتی تن از آن کندی دیوار فرود آمد
چون شانه تهی کردی آوار فرود آمد

(همان: غزل ۳۳۴)

(امانت بر شانه داشتن: کنایه از کاری را بر عهده داشتن (لغت نامه‌ی دهخدا))

امانتی است هم از سر نوشت بر شانه
ز خود چگونه گریزم که بار خویشتنم

(همان: غزل ۱۱۸)

این بیت به سر نوشت انسان و خلقت او اشاره می‌کند که امانتی را که آسمان و زمین از پذیرفتن آن شانه تهی کردند انسان به دلیل ظالم و جاهل بودنش آن را پذیرفت. (محمدی: ۱۳۷۴: ۵۹) حافظ هم در این باره چنین می‌گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه‌ی فال به نام من بیچاره زدند

(غزل ۱۸۴)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتابل جامع علوم انسانی

۱۶-ناخن:

با ناخن تنی را خراشیدن: کنایه از آزار اندک رساندن به کسی و معادل ناخن بر

یکدیگر زدن که در مفهوم اعتراض و ایراد گرفتن می‌باشد (ثروت: ۱۳۷۵: ۴۷۳).

شاید به ناخن بخراشم تنی ولی
چون تیغی آختم به دل خویش می‌زنم

(همان: غزل ۳۰۳)

مرحوم دهخدا ناخن زدن را برانگیزانیدن و جنگ انداختن میان دو کس و همین

طور در معنای برداشتن مقداری اندک از غذا با انگشت‌ها یا چیز دیگر می‌داند.
(لغت نامه‌ی دهخدا). و منزوی با توجه به مصراع دوم، در معنای آزار اندک و اعتراض به
کار برده است.

۱۷-۱- نبض:

- نبض کسی را گرفتن :کنایه از واقف شدن به حال او و تسلط یافتن بر چیزی

(ثروت: ۱۳۷۵: ۴۸۰)

ای تو پرستار شبان تلخ بیماریم! بیمارم عشقت چران بضم پریشان حیاتم را نمی‌گیرد

(همان: غزل ۵۸)

در این بیت منزوی به نبض گرفتن اطبای قدیم برای تشخیص بیماری کسی اشاره می‌کند.

۱۸-۱- کمر :

شکسته شدن کمر: کنایه از ناتوان شدن و مغلوب شدن کسی (فرهنگ معین)
بعد از توای ستون توانای سرنگون آواز خستگی کمر خانه را شکست
(همان: غزل ۶۶)

تاخوردن از کمر: معادل کاربرد "شکسته شدن کمر" در مفهوم عامیانه آزار دیدن و
دچار مصیبت شدن (فرهنگ معین)

خمنکردیم سرسرو به فرمان ستم
گرچه با تیشه‌ی توفان ز کمر تاخور دیم
(همان: غزل ۳۹۰)

۱۹-۱- پا:

پا نهادن در راه: این کنایه معادل پا در رکاب است که در مفهوم مهیا و آماده‌ی

رفتن می‌باشد (ثروت: ۱۳۷۵: ۸۴)

شب است و چشم شب‌اویز با سحر دارم

برای آن که به شوق تو پانهم در راه

(همان: غزل ۱۹۲)

پا به پا کردن: کنایه از مردد بودن (لغت نامه دهخدا)

در آستانه‌ی تردید پا به پامی کرد

دلم به وسوسه‌اش رفته بود و تجربه‌ام

(همان: غزل ۳۲۵)

۲۰-۱- زانو:

زانو زدن کنایه از مغلوب او بودن، نشستن با ادب، چنان که در نماز

نشینند (ثروت: ۱۳۷۵: ۲۶۴)

عشق آمد و زانو زد پس چیدت و بر موزد آری تو که گل باشی گل خوار نخواهد شد

(همان: غزل ۳۳۱)

۲۱-۱- دهان:

دهان به دهان گشتن کنایه از در همه جا گفته شدن (انوری: ۱۳۸۵: ۷۵۳)

بی آن که کهنگی بپذیرد مثال تو

آوازه ات دهان به دهان می‌رود چو عشق

(همان: غزل ۱۳۹)

منزوی در سرودن این بیت، تحت تأثیر این شعر حافظ بوده، که گفته است:

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب
کز هر زبان که می‌شنوم نا مکرراست
(حافظ: غزل ۳۹)

۱- لب:

ابری شدن لب کنایه از نخندیدن و غمگین بودن : معادل توی لب رفتن و لب
ولوچه‌ی آویزان (انوری: ۱۴۰۶: ۱۳۸۵)

لبم ز حسرت بارش گرفته ابری شد
تونیستی که بگیری به بوسه بارانت
(همان: غزل ۲۸)

این کنایه از مواردی هست که منزوی، به ابتکار و خلاقیت خود، به کار برده است.

بر لب رسیدن جان: کنایه از به ستوه آمدن، مشرف به مرگ بودن (ثروت: ۱۳۷۵: ۱۳۰).

بیا که چشم به راهی برید امام را
بر لب رساند غم انتظار جان را
(همان: غزل ۲۵۴)

۱- بعض:

بعض بر آتش داشتن : معادل بر سر آتش نشاندن چیزی (انوری: ۱۷: ۱۳۸۵)

بر آتش است بعض تا کی رو دسر آیا
این دیگ تغته‌ی پراز اشک‌های جوشان
(همان: غزل ۲۰۸)

می‌تواند معادل کنایات "دم آتش فشان کنایه از دم گرم و گیرا و "نعل در آتش داشتن
کنایه از بی قراری و بی تابی و یا "دست بر آتش داشتن "باشد .

منزوی با توجه به این کنایه‌ها، ترکیب کنایی تازه‌ای خلق کرده است. در این بیت منزوی با به کار بردن کلمات آتش، دیگ تفته، جوشان شبکه‌ی معنایی ایجاد کرده است.

و همچنین بعض را به دیگ تفته‌ای که انباشته از اشک است و منتظر سر رفتن و جوشیدن می‌باشد تشییه کرده است. (ترکیب هنرمندانه‌ی کنایه و شبکه‌ی معنایی و تشییه)

۲۴-۱ - حنجره :

ناله در حنجره زندانی بودن: کنایه از عدم توانایی در سخن گفتن و آواز خواندن

نای بسی همدمم تا به ابد

(همان: غزل ۱۸۴)

۲۵-۱ - دندان:

دندان زدن به چیزی: کنایه از طمع و توقع و خواهش آن داشتن و مشتاق بودن

به آن. (لغت نامه دهخدا)

همه به جزیه دندان زدن به سیبی نیست

مگر تدارک این شور و شرب برای بشر

(همان: غزل)

شاعر این کنایه را با کلمه سیب به کار برده و گویا اصطلاح عامیانه‌ی "یک گاز زدن"

را که به معنی بهره‌ی اندک می‌باشد در نظر داشته است.

و در مصروع اول با تکرار واج "ش" شلوغی و همهمه‌ی زندگی انسانی، برای یافتن

همان سهم اندک را، به تصویر کشیده است.

۱-۲۶- زبان:

زبان بسته بودن: کنایه از دست دادن توانایی سخن گفتن او به طور موقت، سکوت

کردن (انوری: ۱۳۸۵: ۸۴۰)

حرف من بخوان از اشاره ها

همچو خامشان بسته ام زبان

(همان: غزل ۱۵۷)

در این بیت تشییه و کنایه را در کنار هم به کار برده است.

زنی با شعرهایش همچنان از عشق ناگفته زنی عاشق ولی با ده زبان خاموش چون سوسن

(همان: غزل ۳۱۷)

حافظ نیز بیتی با این مضامون دارد :

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با ده زبان خاموش آمد

(غزل ۱۷۵)

۱-۲۷- دم:

دم زدن: کنایه از نفس کشیدن . حرف زدن. ادعا کردن (فرهنگ معین)

نی کش هزار زمزمه‌ی پرده در گلوست

تا همدم کسی نشود دم نمی زند

(همان: غزل ۳۱۵)

در ضمن ، به این بیت های نی نامه‌ی مولوی هم اشاره دارد که می فرماید:

همچونی زهری و تریاقی که دید
همچونی دمساز و مشتاقی که دید
بی زبان شد گرچه دارد صد نوا
هر که او از هم زبانی شد جدا

۲۸-۱: نفس:

نفس برکسی بستن کنایه: او را دچار عذاب و ناراحتی کردن (انوری: ۱۳۸۵: ۱۶۱۸)

عجب که راه نفس بسته اید بر من و باز
در انتظار نفس های دیگرید از من
(همان: غزل ۳۲۱)

۲۹-۱: جان:

از جان گره خوردن کنایه از پیوند عمیق داشتن:

کز جان گره خورده است این پیوند جانانه
بین من و تو این همه دیوار و من با تو
(همان: غزل ۱۰)

یک جان و دو تن کنایه از صمیمیت بسیار:

وصل این چنین خوش است که با دوست چون شدی
مصدقی از کنایت یک جان دو تن شوی
(همان: ۴۱۰)

در این بیت منزوی به زیبایی، با صراحة به کنایه بودن سخن‌ش، اشاره می‌کند.

مولوی می‌فرماید:

جان من جان توجانت جان من
هیچ کس دیده است یک جان در دو تن
(مولوی: ۲۰۱۶)

۱- خون :

خون کسی در رگ کسی جاری بودن: کنایه از ویژگی ها و صفات کسی را به ارث

بردن. ذیل کنایه‌ی ریشه به رگ می‌کشد.(لغت نامه‌ی دهخدا)

در رگ ما که خموشان سیه پوشانیم
کاشکی قطره‌ی آبی از خون شما جاری بود
(همان:غزل ۷۹)

با خون شستن: کنایه از قصاص کردن(انوری:۱۳۸۵:۵۳۶)

آن گونه بارانی که خواهد شست با خون
ناچار خون ناحق آن نازین را
(همان:غزل ۸۸)

خون به دل کسی کردن : او را دچار غم و اندوه فراوان کردن(انوری:۱۳۸۵:۵۳۵)
چه کرد خون به دلت این چنین که نتوانی
تورّقی کنی از این کتاب خون آلد
(همان:غزل ۳۳۱)

۱- ۳۱- جگر:

داغ بر جگر داشتن: معادل داغ بر دل داشتن کنایه از مصیبت عظیم ، خصوصاً
 المصیبت فرزند ، دل شکسته (دهخدا)

از قتل عام لاله و گل غارت چمن
داغ همیشه بر جگر با غبان زده
(همان:غزل ۹۹)

۲- کنایه های رایج در زبان عامه :

۱- نازک دلانه : کنایه از زود رنج و حساس ، آن که از بدی زود متأثر می‌شود و

می گرید (لغت نامه دهخدا)

صدای پای کسی می رسد به گوش آری!
که می خرامدو نازک دلانه می آید

(همان: غزل ۱۸۷)

۲-۲- گرفتن دل : کنایه غمگین و افسرده و یا بی حوصله شدن (انوری: ۱۳۸۵: ۶۷۶)

چه جای صحبت سال و مه و بهار و خزان
که دل گرفته ام از روزگار دور از تو

(همان: غزل ۶۵)

۲-۳- پر زدن دل: مفهوم عامیانه ای است که می توان با کنایه‌ی دل از جای شدن در

معنای آشفته و بی قرار شدن و شور و شوق داشتن، مطابقت داد (لغت نامه دهخدا)

دلم به سوی تو پر می زند که می آیم
به شوق توست که آهنگ این سفر دارم

(همان: غزل ۱۹۲)

۲-۴- یک ذره شدن دل معادل دلتگی : کنایه از بی قراری نشان دادن بر اثر
دلبستگی (انوری: ۱۳۸۵: ۶۹۳)

دلم برای تو یک ذره شد هم از این روست
که شوق چشم خورشیدت این قدر دارم

(همان: غزل ۱۹۲)

۴-۵- سر بودن اصطلاح عامیانه در مفهوم کنایی برتر بودن از دیگران است :

هر چند خط کشیده بر آینه‌ی زمان
در چشمم از تمامی خوبان سری هنوز

(همان: غزل ۹۰)

اعصاب:

۲-۵- سمباده کشدن بر اعصاب: معادل اعصاب کسی را خط خطی کردن (انوری: ۱۳۸۵: ۶۲)

خاطرات دهشت بار در توالی و تکرار روز و شب بر اعصابم می کشند سمباده

(همان: غزل ۱۲۸)

سمباده که سنگی سخت است که برای تیز کردن شمشیر و کارد به کار می رود
(لغت نامه‌ی دهخدا) منزوی آن را در کنار اعصاب به کار برده است که می خواهد شدت آزردگی و ناراحتیش را به مخاطب القا کند. (تجسم بر خورد جسم سخت بر جسم ظریف ولطیف)

ساختر این کنایه می تواند شیوه "سوهان روح بودن" باشد که در اصطلاح عامیانه کنایه از بسیار ناراحت کردن و آزار دادن کسی است:

گوش :

۶-۶- گوش خواباندن : معادل گوش کشیدن اصطلاح عامیانه در معنای گوش کردن (انوری: ۱۳۸۳: ۱۳۸۵)

صلای سم سمندان شهسواران را به خیره گوش بخوابان از این سوی دیوار (همان: غزل ۷)

کنایه‌ی این بیت به همراه واج آرایی به کار رفته است.

۷-۷- فال گوش بودن : اصطلاح عامیانه و کنایه از پنهانی و دزدیده گوش کردن به

گفت و گوی دیگران (فرهنگ معین)

یک مژده هرچه ماندم آونگ فال گوشان

شب رفت و آتش افسرداما کسی نیاورد

(همان: غزل ۲۸)

۴-۸- چشم بسته خواندن اصطلاح عامیانه در معنای احاطه داشتن بر چیزی :

برای او همه‌ی فصل‌های در به دری را

کجاست قیس؟ کز این نامه چشم بسته بخوانم

(همان: غزل ۳۳)

شاعر در این بیت به داستان لیلی و مجنون (قیس بن عامر) نیز اشاره می‌کند و

خود را عاشق تراز او می‌داند.

پلک:

۴-۹- پلک روی هم گذاشتند معادل کنایه‌ی چشم نهادن : چشم از کسی یا چیزی

بر هم نهادن، چشم از چیزی گرفتن (انوری: ۱۳۸۵: ۴۰۱)

مار و غریبیه میدونن اینا به قول گفتنی

تامنواز دور میبینن پلکا شور و هم می زارن

(همان: غزل ۴۸)

نتیجه

با بررسی شعر و ادب پارسی از ابتدا تا کنون، در می‌باییم که شاعران به خوبی به

جایگاه کنایه در کلام انسان واقف بودند و بعضی از آنها قامت سخنشنان را با کنایه

آراسته اند تا هم ذهن خواننده را به تکاپو و تامل و ادارند و هم تندي کلامشان به مذاق

افراد تلح نیاید و اگر انتقادی بر مسایل مختلف جامعه دارند بدون دغدغه و با آسودگی به اصطلاح "حروف دلشان" را بگویند.

اشعار منزوی سرشار از کنایه‌های فرهنگ کهن و امروزی ماست که با هنرمندی توانسته در بطن کلامش به گونه‌ای به کار برد که نه تنها شعرش پیچیده نشود بلکه به زبان معاصر و عامه نزدیک تر شود.

در بررسی این کنایه‌ها، می‌توان به پیوستگی عمیق غزل نو با غزل سنتی پی برد زیرا در بسیاری از موارد شباهت‌های فراوانی در این زمینه مشاهده می‌شود. پس می‌توان به این باور رسید که غزل فارسی نه تنها به انتها نرسیده بلکه با شیوه‌ای نوو به سبکی که با زندگی امروزی مطابقت بیشتری دارد به سمت قله‌های رشد و کمال خود در حرکت است.

در بررسی کنایه‌های اشعار منزوی می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

- ۱- کنایه‌های را می‌توان به دو بخش سنتی و رایج در زبان فارسی و کنایه‌های امروزی و عامیانه تقسیم کرد
- ۲- منزوی گاهی کنایه‌ها در ظاهر تغییر داده ولی در همان معنای قدیمی به کار برده است.

- ۳- بعضی از کنایه‌ها، اصطلاحات عامیانه و رایج در زبان عامه است که در هیچ یک از فرهنگ‌های کنایات به آنها اشاره نشده است پس به ناچار، به معادلهای هر یک که در همان معنی یا مفهوم نزدیک به آن به کار رفته، رجوع شده است.

یعنی می توان بعضی از کنایه های او را ، با کنایه های معادل خود معنی کرد.

۴- برای بعضی از کنایه ها ، نمی توان هیچ معادلی یافت به همین دلیل ، با توجه به زبان امروز و مفهوم کلی بیت ، تفسیر شده است.

با توجه به این که شاعران معاصر در اشعارشان از کنایه بهره ی فراوان برده اند ولی متاسفانه در حوزه ی پژوهش ، به این مساله کمتر توجه شده و کتابی در این زمینه یا نوشته نشده یا بسیار نادر و کمیاب است و همه ی اشعار شاعران معاصر بررسی نشده است که جا دارد علاقه مندان به زبان و ادب فارسی معاصر، به پژوهش های در این زمینه همت گمارند.



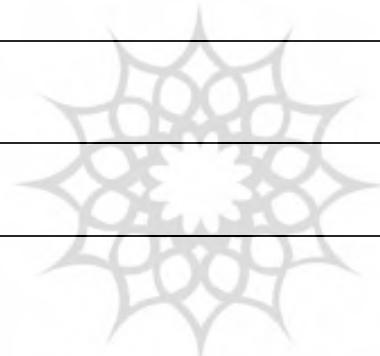
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرستال جامع علوم انسانی

بسامد کاربرد اعضای بدن انسان در مفهوم کنایی، در کل غزلیات منزوی		
ردیف	نام عضو	شماره‌ی غزل
۱	دل	۳۳۲-۹۰-۴۳۶-۹۱-۸۹-۸۵-۱۸۰-۲۸۹-۲۸۶-۲۵۶-۲۳۹-۳۲۵-۸۸- -۱۶۸-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۰-۱۲۰-۱۰۱-۱۱۰-۴۱۹-۴۱۳-۳۵۳-۳۲۴-۳۲۳- -۱۹۲-۱۷۱
۲	سر	-۱۱۷-۴۲۰-۲۸۲-۳۴۹-۳۳۳-۳۳۱-۳۲۱-۳۱۷-۱۸۶-۱۸-۱۷۹ -۱۹۲-۹۰-۱۷۲-۱۷۱-۱۵۶-۱۴۶-۱۵۸-۱۳۲-۱۰۱
۳	دست	-۳۲۴-۳۰۲-۳۳۹-۱۶۳-۱۵۷-۲۰۷-۹۱۳-۳۲۳-۳۰۴-۴۳۲-۴۸-۱۸-۱۸۷
۴	پا	-۱۶۴-۴۳۲-۳۲۵-۹۲-۴۳-۳۱۰-۳۲۵
۵	چشم	۱۸،۳۴۰، ۱۸۸، ۳۸، ۳۳، ۳۰، ۱
۶	شانه	۲۱۸
۷	دوش	۱۱۰، ۲۸۹، ۲۴، ۷۵
۸	بازو	۴۱
۹	گردن	۲۶۱
۱۰	جبین	۲۳۲
۱۱	پیشانی	۱۵۱

۱۴۵	پوست	۱۲
۲۸,۳۲۹,۳۳۲	گوش	۱۳
۱۳۹	دهان	۱۴
۲۸,۳۹	لب	۱۵
۴۸	پلک	۱۶
۷۲	ابرو	۱۷
۳۳۱	دیده	۱۸
۱۵۷,۳۱۷	زبان	۱۹
۳۲۱,۳۰۹,۲۴۶	نفس	۲۰
۵۸	نبض	۲۱
۳۳۱,۳۵۳,۴۱۰,۱۳۶,۲۳۷,۲۷۲,۲۹۶,۱۲۷	جان	۲۲
۳۰۷,۳۰۶,۴۱۰,۹۲,۴۲۳,۸۸,۳۱,۳۱۷,۱۵۷,۵۲,۳۳۱	خون	۲۳
۱۸۴	حنجره	۲۴
۳۲۱	مشت	۲۵
۶۶,۳۹۰	کمر	۲۶

پرستال جامع علوم انسانی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۴۲۶	پشت	۲۷
۳۱۵	دم	۲۸
۲۸، ۳۴	گیسو	۲۹
۱۴۵	دندان	۳۰
۷۶	قامت	۳۱
۳۰۳	ناخن	۳۲
۹۹	جگر	۳۳
۷۶	قامت	۳۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرستال جامع علوم انسانی

منابع:

۱. ابراهیم‌نژاد، بهاره، حسین منزوی در قلمرو روایت، ۲۸۱ ص، نشر ترفندها، ۱۳۹۴.
۲. انوری، حسن، فرهنگ کنایات سخن، نشر سخن، چاپ سوم.
۳. ثروت، منصور، فرهنگ کنایات انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۴. خطیب دمشقی، تلخیص المفتاح، احمد امینی و خطیب قزوینی، نشر علمی کالج، ۱۳۸۹.
۵. جرجانی، عبدالقدیر، اسرار البلاغه، جلیل تجلیل، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
۶. جمال زاده، سید محمد علی، فرهنگ لغات عامیانه، نشر ابن سینا ۱۳۴۱.
۷. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۲، لغت‌نامه‌ی دهخدا، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۸. رازی، شمس قیس، المعجم فی معايير الاشعار العجم، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات زوار، تهران ۱۳۶۰.
۹. رجایی، محمد خلیل، معالم البلاغه، نشر دانشگاه شیراز، چاپ پنجم ۱۳۷۹.
۱۰. روزبه، محمد رضا، سیر تحول در غزل فارسی، تهران انتشارات روزبه، ۱۳۸۰.
۱۱. شفیعی کدکنی، محمد رضا، صور خیال، در شعر فارسی، موسسه‌ی انتشارات آگاه، تهران ۱۳۵۸.
۱۲. شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۶۸، موسیقی شعر، تهران، آگاه، چاپ دوم.
۱۳. شمیسا، سیروس، بیان و معانی، نشر فردوس، چاپ سوم، ۱۳۷۶.

۱۴. شمیسا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، نشر فردوسی، چاپ اول ۱۳۶۹
۱۵. شمیسا، سیروس، سیر غزل فارسی (از آغاز تا امروز)، تهران، فردوس ۱۳۶۲
۱۶. طوسی، خواجه نصیر، اساس الاقتباس، انتشارات دانشگاه تهران چاپ چهارم ۱۳۶۷،
۱۷. عظیمی، محمد، از پنجره‌های زندگانی، نشر آگاه، چاپ دوم، ۱۳۸۶
۱۸. عظیمی، محمد، فرهنگ مسئله‌ها و اصطلاحات متدالو در زبان فارسی - نشر قطره - چاپ سوم - ۱۳۸۲
۱۹. عقدایی، تورج، نقش خیال، نشر نیکان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۱
۲۰. فتوحی، محمود، بلاغت تصویر، انتشارات سخن، ۱۳۸۷
۲۱. فلاحتی، عاطفه، عبدالله پور، فاطمه، فرهنگ کنایات در شعر معاصر ۱، نشر علمی سینا، چاپ اول، ۱۳۹۳
۲۲. محمدی، محمد حسین، فرهنگ تلمیحات شعر معاصر، ۱۳۷۴
۲۳. منزوی، حسین، مجموعه اشعار، انتشارات نگاه، چاپ ۱۳۸۷
۲۴. هاشمی، سید احمد، جواهر البلاغه، مرکز مدیریت حوزه‌ی علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۸
۲۵. همایی، جلال الدین، نشر هما، معانی و بیان، چاپ اول، ۱۳۷۰.